



حسین صومعه پژوهشگر و نویسنده

بخش پایانی

طنین انداز جای‌نام‌های نسابور

چنین جغرافیا؛ این اقلیم نازنده و نوازنده؛ این خاک مهربان؛ خانه شاعر که اگر از آن دور است، اما چنان شیفتگانه دلنگت؛ که بار را در دیار می‌جوید و گلریزان مزارش را از هم‌دیار می‌خواهد:

بیی اُورُ از شَهرِ دُ بیارُم
نشُد قسمتِ بیبینم رویِ پارم
اگر موردم عزیزان مَ دُ غربت
بیبارن گولِ برزن سرِ مزارم

(سر کوی بلند، ۱۹)

باری؛ گویا یاز، یار نخواهد بود مگر آنکه در وطن؛ و شاعر ما آنگاه که باشنده دیار یار است، هیچ جای را چون آگوش رامشگر مام و وطن نمی‌شناسد. همانا در نگاه او هم و وطن، مهر آفرین و زیباست؛ و هم وطنیان، مهرورز و باوفا. او چه دلنشین بر وطنش می‌نازد!
هَچ جایِ تلُ نَسابورِ نیِ دیلِوا پر جان
شَهرِ علم و ادب دُ گلُ دنیا پر جان
... درومی دَرِ هَم میمِ نُوارُ بَ بانفا
مکی صد سالَ هَم با توین آشنا پر جان ...

(سالار، ۱۰۲)

نسابور و هوای دیلبندش
وَدی نمنی دُ هَچ جایِ ندیرش
نسابور دیدنی بَ باصفا
نسابوری-جماعت بانفا
نسابور خیلی آوازش بلند
دُ مون ملک عالم سر بلند ...

(دیل و دیلبر، ۱۴۲)

در این پهنه شیفتگی؛ از این قلمروی نسابوری، اما شاعر ما آرمان و آرزویی دیرینه دارد؛ و آن، گردآوری و پاسداری فرهنگ عامه زادبوم به دستکاری گویشوران آن است.

براستی نمی‌شود به سادگی از فرهنگ، آداب و رسوم بومی گذشت؛(۱۳) آنکه؛ در این میدان، گویش مردم روستا که نشاندار «سادیکی» مهربانی، ساده‌زیستی و دور از رنگ و ریاه‌است، جایگاه ویژه‌ای دارد. پس؛ دور نیست که کتاب دیگرش را نام، «آوای روستا» می‌نهد تا «طنین‌انداز آوای دل آتھایی» شود که «یادآور فرهنگ و تمدن» دیار اویند.(۱۴)
حشمتی، از سر آن کوی بلند؛ از دل دشت و صحرا؛ و حتی در گِیراگیر غوغای انبوه‌ناک زندگی مدرن شهری؛ همواره چشمتی به روستاها و زیارتگاه‌ها و کران‌کرانه‌های زادبومش دارد؛ در جای‌جای گویه‌های آهنگینش نشانمان می‌آورد؛ و چنین، گونه نسابوری جای‌نام‌های نسابور را بر کنیه شعر خویش، ماندگار می‌سازد:

– بلغتسه:

مِیمِ بَرِم بَ «بَلغش»
دَرِ خَن‌هاش نیمنگش
مَر دَومِ خَبُ بَ باصفاش
پاک دیلاش ب عَش

(آوای روستا، ۱۸۲)

بَ ای رُوژِ عَریزُ مایِ بَرانم
دُ ای قَلعِ تُوپِ خَبِ بانام
بییا با هم بَرم سر قَبِرِ بابات
چَکرِ دَرَمُ مَ مالِ بَلهرانم

– بوژان:

بَ «بَچ» مَ مَرَمِ اَنگورِ بیارُم
عَسَلِ اَز کَندویِ زَمبورِ بیارُم
خَبِرِ نِ تا کی دِیلدارم بیایِ
بَرایش مِوُ جورواجورِ بیارُم

(سر کوی بلند، ۷۷)

تُو کی دُنیاکی مَر نَبود کیدی
عَمانِ کُویِ بینلِوادِ کیدی

دیل مَ ر شگستِ رُوژی صَد بار
اَری کاراتِ تُو چِچَندر سَودِ کیدی؟

(آوای روستا، ۹۵)

– چکنه:

اَمانِ اَز دَسَتِ ای جُوژِ زَمَن
خَرابِ رُفتِ دَرِ وِ دِفالِ خَن
بَ هَر جایِ بَرمِ پادَتِ مَنَمُ
«چَکَن»، ای «چَکَن»، ای «چَکَن»

(سر کوی بلند، ص ۸۶)

– جاهدسالار:

پَری زِر دَگدُ گَنَدی نارِ بیبارن
قَلفِ پورِ او پَری کو پَری بیبارن
خَبِرِ نِ قَومُ دُ خَشا تا پَری اش
کَمایِ اَز دِی «چاهدسالار» بیبارن

(آوای روستا، ۹۳)

– چهارباغ:

دُ سرِ کُویِ چارباغُ خداِیا
دُ زَرِ اَفتاواکِ داغَمِ خداِیا
چَکَرِ گَکَمُ مَ با ای یازِ نادِن
اَسیرِ چوشمَایِ زاغَمِ خداِیا

(آوای روستا، ۴)

– حسین اصغر (زیارتگاه):

عَرَفجَیِ وِر سَرت، چَروقُ دُپَایت
دُ بَسَنی پَتُو خَنمِ فدایت
مَری «شازدُ خَسبِاصغر» زِ یَیزَت
پَیورِ مَ دَرَمِ حاجَتِ نَرایَت

(آوای روستا، ۱۶)

– حصار (ریوند):

دَمیِ اینجی دَمی دُ سَرِ مَزارُم
دَمی وِر یازِ مُرَمُ حَصارُم
دَمی وِر دلگیرِ مُرَمُ اَز دَسَتِ دنیا
اَسیرِ گُودگُولاکِ رُوژگارُم

(سالار، ۱۸۲)

– خَرَو:

سَرِ کُویِ بَلندُ «خور» بالا
دُ رَومِ خَن‌هاکِ قَلتینا
چَرِاغِ خَن‌هاکِ شو کِی رُوشِنِ رَفِ
بِیا خور-رُ بَکِ اَوُخِ نَماشَا

(آوای روستا، ۸)

– ریوند:

لَا، لَا، گولِ قَنَم
تُوپِ اَمیدِ پَوینم
مَخارِ عَصَهٔ باباتِ مَیِ
گولِ خَش‌بَویِ «زورند» م

(سالار، ۲۰۹)

– درپیش:

مِزارُ «دَربَیش» مَر دُ مَزارُم
گولِ قَوارُمِ بَرسِ اِیْمَشُو پَدام
گَری اَز کازِ مَ دُ وَاکِ دُ قَلعِ غَریبِم، ناامِنِم، نافرانِم

(آوای روستا، ۷۷)

–سروایت (منطقه):
مِیمِ فرِدا پَرم تا سَرواِیَت
بِیبنمِ پارمِ وَازِ نَسَلَمَت
خَبِرِ دایِمِ بَ دِیلدارمِ بیایِ
بَیترَسِ اَز گَنی وُ مَلَمَت

(دیلبر و دیلبر، ۱۸)

–شعبیر (شادههر):

دیلَم چِن گایِی عُنجیرِ رُفت
قَمَد تا خَرَد چَپُو-نَچیرِ رُفت
سَراغَش رَ خُدا اَز کی بَگیرم
کی یارِ اَز قَلعی «شَمیر» رُفت

(آوای روستا، ۱۷۸)

– عصمت‌آباد:

عَریزم نَدَرَتِ اَز دِیل بَدِر کُ
وِ خَی با هم بَرم قَصَدِ سَفرِ کُ
مِیمِ بَرم مَزارُ «عصمت‌آباد»
بَورُو قَومُ دُ خَسامَرِ باخَبرِ کُ

(دیل و دیلبر، ص ۳۶)

– قلعه‌نو:

خَبِرِ اَمُ ز «قَلعِ تُو» دَوبَرِ
کی پارمِ عَکسِ مَ رُ کِیدِ پَرِ
کی پارمِ چِیمِن جَوِنِ چِیلِ
هَزارِ تَ تلُ اَ هَس وِر قَطَرِ

(دیل و دیلبر، ۷۹)

–کارچغ:

لَا، لَا، تُو هَسَتی لَیج
دُ خَاوُ مَونِ ای بِنِیجِ
باباتِ رُفتِ هُووِ گِیرِ
بَرلامِ اَز قَلعی «کَرچِیج»

(سالار، ۲۰۸)

–گفتک:

لَا، لَا، گولِ مِیلِک
باباتِ رَفِ قَلعِنُ «گفتک»
لَا، لَا، چِی بَ عاری
مَکِ اِیقدِ با مَ بَیکِ

(سالار، ۲۰۷)

کلاه چخینک حصار:

«گلتی خچینک» پشنی «حصار»
یکی بورد دُ آنجی دیل ما رَ
مسلمانان مَ رَ بوبرن «گلت»
یکی یاز نارزین، چیشم-انتظار

(سر کوی بلند، ۸۵)

–کلیدر:

سَرِ کُویِ بَلنی کُ اُ «کلیدر»
کی جوقِتِ گَفتَراش با هم کِیدنِ پَرِ
مَکِ تُو پَرسُ دُ جَوِ خُولُ بَ خولُو
نِ مارا، نِ کولِ مَدمَ نِ زِیور

(سر کوی بلند، ۸۶)

گَرینه:
هَواکِ دِیلگَشا دَرِ «گَرین»
اَدَمایِ بانفا دَرِ «گَرین»
بییا یک بَرمِ با هم بَ آنجی
باغایِ باصفا دَرِ «گَرین»

(سالار، ۱۹۳)

حصار زادجای و نازش‌های ریوندی‌اش

در سخن حشمتی، هیچ‌گاه چسود و هستی روستایی‌اش پنهان نیست: «فرهنگ یک قوم ... هویت ماست؛ ... به عنوان یک روستازاده!» شاهد بوده‌ام...! مردم روستا به زبان ساده، احساسات پاک و لطیف خود را در قالب الفاظ موزون با گویش محلی به زبان می‌آورند ... همین صفای باطنی روستاییان بود که مرا تحت تاثیر قرار داد تا حشمتی، خودآگاهانه «شاعر روستاست. همانا او زاده روستایی در پایین‌دست خط راه‌آهن نیشابور است. راه‌آهن از عرصه جنوبی شهر می‌گذرد. زادگاه حشمتی، هفتاد خانوار داشت با فرهنگ روستایی غنی که از راه کشاورزی، دامداری، فرت‌بافی، پشم‌ریسی، سفال‌گری، آجرپزی و تورمالنی (تورسازگی)

امرار معاش می‌کردند. روستای حصار، دو قلعه بالا و پایین داشت و چه بسا روزگاری؛ دیوارهای گلی‌ستبر آن، خانه‌هایی گنبددار با دالان‌های بزرگ را در بر می‌گرفت؛ قاتی از روستا می‌گذشت. «پُی‌ناو رحیم‌آباد» جایی بود که باشندگان روستا از آن آب، بهرمند می‌شدند. این فسات، سرچشمه سرسبزی و آبادانی روستا بود. ماهی‌های کوچک شناگر در دست کارپز، زمین‌های آباد، باغ‌های میوه، درختان سر به فلک کشیده و چناری کهن، که قدمت آن به سیصد سال می‌رسید(۱۶)، نشان‌هایی است از آن روستا که هنوز خاطر شاعر را به جهان یادها می‌بَرد.

«حصار» که از آبادی‌های بلوک ریوند (Reyvand) بود، اکنون سال‌هاست که یکی از محله‌های جنوبی شهر نیشابور شده؛ و از آن، «جز خاطر‌های غمگین»، اثری به جای نمانده؛ دیرسالان و بزرگان حصار، یکی پس از دیگری، به دیار باقی‌شताفه؛ کوچ اهالی بومی و آمدن باشندگان نو، ساخت و سازهای پرشمار، با مصالح و شیوه‌نو را به همراه داشته؛ و یاد و چهره آن جهان قدیمی را از این زمین، سترده است. چهره روشن آن حصار سرزنده ریوند، هنوز در خاطر حشمتی هست. او در همدمی با «کرَم‌لا»، از آن قلعه پر جنب و جوش زبیا می‌گوید:

... کرَم‌لا! کوچِی رُفتکِ قَلعَمِ
صَداهاکِ وُر- وُرِ گَلَمِ
کَلانمِ هَم رُفتنِ بَ سَفرِ
عَیْرِ یکِ دوتِ تَنَدَه کَس دَگَرِ
کوچ‌باغی بو دُ زَرِ دالِ دُ دَرختِ
کو خِصارِ اَقَلعِنِ وِر گَشتِ بَختِ
... رَفتِ دُگَا سَنتُ مَعاِیْرَتِ
چَرخِ نَچِریسی وُ دِگَلُ وُ فُرتِ
کو دُگَا خَن‌هاکِ گَمَیْدیِ
حَصبیرُ دُ پَلاسُ دُ فَرشِ نَمَدی ...

(دیل و دیلبر، ۱۲۵)

یکی از محله‌های جنوبی شهر نیشابور شده؛ و از آن، «جز خاطر‌های غمگین»، اثری به جای نمانده؛ دیرسالان و بزرگان حصار، یکی پس از دیگری، به دیار باقی‌شताفه؛ کوچ اهالی بومی و آمدن باشندگان نو، ساخت و سازهای پرشمار، با مصالح و شیوه‌نو را به همراه داشته؛ و یاد و چهره آن جهان قدیمی را از این زمین، سترده است. چهره روشن آن حصار سرزنده ریوند، هنوز در خاطر حشمتی هست. او در همدمی با «کرَم‌لا»، از آن قلعه پر جنب و جوش زبیا می‌گوید:

... کرَم‌لا! کوچِی رُفتکِ قَلعَمِ
صَداهاکِ وُر- وُرِ گَلَمِ
کَلانمِ هَم رُفتنِ بَ سَفرِ
عَیْرِ یکِ دوتِ تَنَدَه کَس دَگَرِ
کوچ‌باغی بو دُ زَرِ دالِ دُ دَرختِ
کو خِصارِ اَقَلعِنِ وِر گَشتِ بَختِ
... رَفتِ دُگَا سَنتُ مَعاِیْرَتِ
چَرخِ نَچِریسی وُ دِگَلُ وُ فُرتِ
کو دُگَا خَن‌هاکِ گَمَیْدیِ
حَصبیرُ دُ پَلاسُ دُ فَرشِ نَمَدی ...

(دیل و دیلبر، ۱۲۵)

باری؛ حصار یکی از قریه‌های شمالی خراسان بزرگ و نماد تاریخ و فرهنگ شهر نیشابور، کانون اجتماعی و گرانگه تمدنی منطقه دشت نیشابور است و این مجموعه از نگاه تمدنی، ناحیه‌ای کهن را سامان می‌دهد که خود یکی از چهار کرسی خراسان بزرگ و نماد تاریخ و فرهنگ



بلوک ریوند بود. این بلوک، که شاکلهٔ دهستان ریوند کنونی‌ست، از یک سو به شهر نیشابور و از سوی دیگر به رودخانه کال شور و می‌رسد. این ریوند، یادمان ناحیه باستانی ریوند نیشابور است که دامن آن در شمال غربی فرهنگ‌شهر، تا آنسوی برکه‌های سی‌سر و معدن فیروزه و زیارتگاه برزنون می‌گسترد. آنکه؛ آتش سپند آیین مزدیسنانی ایران باستان در ریوند زبانه می‌کنید و جهان باورهای بزرگبران و کشاورزان ایرانی را شکوخته و روشن می‌داشت؛ و این جای‌نام باستانی که ریشه به ژرفای تاریخ روزگارن ریوند پهلوی و نژوت آوستایی می‌رساند، امروز نیز فخر و نازش پیوند و پیوستگی به آن، در گفتار انگین شاعر ما نمودار است:

دوتِ پارمِ سِوا، اَز هَم دَپورِم
دُ عَشقُ دُ عاشقی سَنگِ سَورِم
ایلاپی گُورِ رُو چَشَمی، بِنینِ
کی اَز بلوکِ ریون، کالِ شورِم

(آوای روستا، ۶۱)

نماری بر تاریخ و تحایف زادبوم

افزون بر این‌ها حشمتی در شعر خود؛ گهگاه، گذری بر رویدادها و شخصیت‌های تاریخی و فرهنگی نیشابور می‌زند؛ از یادکرد ریوند تا یادگارهای حضور امام هشتم شیعیان، رویداد یورش تارتار و چنگیز، و یاد شخصیت‌هایی همچون خیام، عطار، فضل بن شاذان، کمال‌الملک و بی‌بی شیطعلی که بیشتر در چکامه‌هایی همچون «وصف نسابور»(۱۸)، «نسابور»(۱۹)، «قدمکای دیل»(۲۰) و شماری از دوبیتی‌های شاعر نمود یافته‌اند.

... شادیاخ اَ زَحَمِ کُویِنِ وِر جَشَمِ مَندِ هَمو اَرِ
حَمَلِنِ چَکِیزِ تانارُ مَقالا پرِ جانِ
اِفخارُ شَهرِ ما خَیامُ دُ عَطارُ دُ کَمالِ
پا اُزُمِ وُ گَومَتِ چِیدَنِ پَیما پرِ جانِ
اَز مِشاهیرِش چِی وِر کُومُ کی تاریخِ نَدِنِ
اَز حَدیثِ سَلَسِلِ تا اَ فَنمَکایِ پَرِ جانِ
مِرقدُ فَصلِ بَ نِ شادانِ و اِیماز دُ رِ بَییِ
هَس رِیزِرتَکایِ خاصِ و عِلمِ ای رُوژا پرِ جان ...

(سالار، ۱۰۳)

شَطیطِ اِفخارُ شَهرِ مایِ
شَطیطُ رَسَگارِ پِشِ خُداکِ
بییا با هم بَرم تا سَرِ مَزارِشِ
کی اَرُم‌بَخشِ ای دِیل‌هایِ مایِ

(سر کوی بلند، ۸۱)

از شهر دَرِ صَداکِ شِیپورِ مِیِ
سَلطانِ خُداسَنِ دَرِ اَز دُورِ مِیِ
پَورِسی تُو هَر دَمِ بَ مَحَمَدِ صَلواتِ
فَرزَنَدِ عَلی سَمَتِ نَسابورِ مِیِ

(آوای روستا، ۲۰۲)

اقلیم شعر حشمتی نه تنها نگاهی به چهره تاریخی و فرهنگی زادبوم دارد که دریچه‌ای نیز به سوی سوغات و تحایف آن می‌گشاید:

– کمای (گیاه کما):
«کمای» خارا بیابن دَسَت‌دَسَتِ
کی بازازُ «کمای» اِیمَرُوژِ شَگسَتِ
تِبارِ کِیرِدِ مارُمُ «اَش کَمایِ»
خُسورُمِ اَز بَویِش وِر خِجستِ جَسَتِ

(سر کوی بلند، ۹۴)

– اشکنجی ریواس:
تُو رَ قَسمِ بَ ای کَلی تاسُمِ
مِیَنَدِ مَ رَ بَ «اشکِنجی رِواَسُم»
سُرُ لَچِ اَقِیْبی چِن وِختِ با مَ
پَونِ نَمنی دَگِ رَختِ دُ لَباسُمِ
(سر کوی بلند، ۹۵)

۳

بازتاب زادبوم در شعر گویشی

نگاهی به کارنامه و شناسه‌های شعر عباسعلی حشمتی

– گرماست (غذای لبند):

وُخِ دِیلِبِرِ بِیارِ اَز اَلوُنِ داسِ
پِد تا وِر کِیَم چِن شَخ «رِواَس»
بِیارِ سَفرَتِ بِنَدزِ نَشتا پاخرِمِ
اَوورِد چِیِنِ بَکِ کَس «گَرماس»

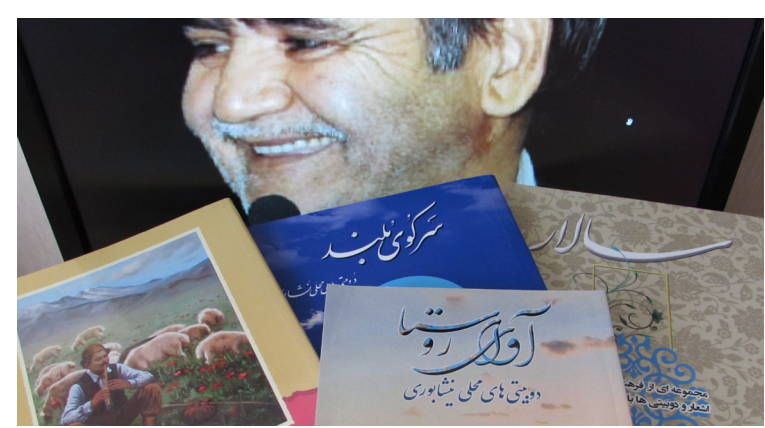
(سر کوی بلند، ۱۰۲)

– فیروزه:
نَدِرِ کِیرِدِمِ بیایِ رُوژِ گِیرِمِ
سَرِ راتِ مَم دَرُوژِ کِیرِمِ
پَرم با هَم‌دَگَرِ اَز مَونِ بازارِ
بِراتِ اَنگوشَتریِ «فِیروز» گِیرِمِ
(سر کوی بلند، ۱۲۰)
اَزبِجی تا بَ کاشمِرِ باغِ اَنگورِ
زَمینا رُفتِ پورِ اَز گولِ سَنگَگورِ
چَ جوری وِر کِیَم دِیلِ اَز دِیارُمِ
دِیلِم رَ بورِدِ فِیروزِی نَسابورِ

(آوای روستا، ۳۳)

طرح مهر آمیز وصف نسابور

شهر نیشابور، کانون اجتماعی و گرانگه تمدنی منطقه دشت نیشابور است و این مجموعه از نگاه تمدنی، ناحیه‌ای کهن را سامان می‌دهد که خود یکی از چهار کرسی خراسان بزرگ و نماد تاریخ و فرهنگ



خراسان غربی (رُوع نیشابور) است. چنین نما در اندیشه حشمتی نیز نمود یافته است؛ کهن شهر، در کانون جغرافیای اقلیم شعر وی نهاده؛ شناسنامه منطقه است و البته، سرچشمه هویتی که در سرتاسر آبادی‌های منطقه گسترده می‌شود. همه‌باشندگان این دشت و زمین خراسانی، زادجای و زیست‌بومشان، نام کلان نسابور (Nəšābūr) دارد و همه «نسابوری» و منتسب به این شهرند. شاعر همواره از این نسبت دیرینه، و همچنین مهر و سربسردگی‌اش به این شهر می‌گوید:

گُوشِ کَینِ تا وِر کُومِ بَکِ ماجرا
دَرِ پَکی اَز قَلع‌هایِ شَهرِ ما
بَکِ نَفَری بو دُ قَلعِ تارزِنِ

(دیل و دیلبر، ۱۲۰)

بَ قَریبِ تُو وُ شَهرِ نَسابورِ
مَرو بَیکَم عَریزِم اَز بَرمِ دُورِ
اَگر دِیی کی دِیلِ وُرِ تُو دِیَنِمِ
خُدا کِیَد ما رَ با هَم‌دَگَرِ جَورِ

(دیل و دیلبر، ۳۰)

عَما رَ اَز یخِ تُو گَلُ مَتَمِ دُورِ مَتَمِ
خادِمِ قَریبَتِ ای صَوحِبِ نَسابورِ مَتَمِ

(سالار، ۷۴)

اما گمانی نیست که حشمتی این طرح مهر آمیز را به گونه‌ای ویژه در دو قطعه «وصف نسابور»(۲۱) و «نسابور»(۲۲) درانداخته که این دو، هم ستایش شاعر از مام وطن است و هم اشاره‌ای به تاریخ و فرهنگ و دیدنی‌های آن اقلیم. و این نگاه مهرآکنند در «مراسم محرم»(۲۳) و «بهار نسابور»(۲۴) بر آیین‌های سوگواری مذهبی و ستایش طبیعت زادبوم، کانون می‌یابد.

... بوکِ سَیجِ دُ بوکِ گِلاو مِی‌بَیِ وُرِ مِشامِ ما
اوکِ شَورَتِ کی مَتِنِ بادیِ اَز اَسقِ مَتِنِ
اَز قَیمِ رَسَمِ مَتِنِ طَوه‌راکِ عاشورا خَلیمِ
دَم‌چَلِیسِ اِیمامِ حَسینِ نَدَرش رَ اَدَا مَتِنِ ...

(دیل و دیلبر، ۱۵۷)

... کُزربیا و گول‌بنوشِ
اَز مِشاهیرِش چی وِر کُومُ کی تاریخِ نَدِنِ
اَز حَدیثِ سَلَسِلِ تا اَ فَنمَکایِ پَرِ جانِ
مِرقدُ فَصلِ بَ نِ شادانِ و اِیماز دُ رِ بَییِ
هَس رِیزِرتَکایِ خاصِ و عِلمِ ای رُوژا پرِ جان ...

(دیل و دیلبر، ۱۶۱)

و نِسابورِ گَدرِها و کوچ‌هایِش، بازار و چارسویش و جای‌جایش؛ که آن را زیسته باشی، شهر خاطر‌ها و خاطره‌هاست؛ آن هم در آن دنیای قدیمی نوستالژیک شاعر ما:

صَداکِ بَکِ قَطارِ شَتورِ مِی‌بَیِ
دَرِ وُرِ سَنتِ نِیِسابورِ مِی‌بَیِ
وُخِ دَرُوژِ رِ وَاکِ تُو چَرِتاَقِ
کی پارمِ، دِیلِبِرِم، اَز دُورِ مِیِ

(سر کوی بلند، ۷۷)

– کاروان‌سرای شیردار

هَم رُوژِی کی با مَ عَهْدِ بَسَنیِ
دَمِ کاروان‌سرایِ شیردارِ نَشَنسَیِ
بِرِفتَم تا کی وِر گَردِمِ بیایِمِ
چی اَز مَ تُو دِییِ وِر خِستِ جَسَتِ

(سالار، ۱۶۶)

– خیابان ارگ:

دِیلمِ پارُمِ رَ شَختَه‌ی گولِی دَرِ دَسَتِ
دَم «اَرگِ شَمالی» اَم پِیَنستِ
رُسی با مَحرَمِی زولِ رَ بَ چُشمَاشِ
رَ جا وِر خِجسِ بَزِ شَیانیِ وِر جَسَتِ

(سر کوی بلند، ۸۱)

– بازار پرورش:

اَلَا دَختَرُ! دُ دَسَتِ دَری گُودُوَشِ
چی با عَمَزِ مَری «بازارِ سَروپوش»

اَگر نازِت خَریداری نَدَرِ
خَریدارتِ مِیَمِ دِیلِ رَ تُو مَفرُوشِ

(سالار، ۱۷۸)

– کوچه سرسنگ:
دِیلِم تَنگُ دُ دِیلِم تَنگُ دُ دِیلِم تَنگِ
بَزِ مَطَرِبِ مِویِ اُ یازِ دِیل‌سَنگِ
بَزِ اِیْمَشُو فَرانِ تا بیایِ
بِیبنِمَش سَر «کوچِ کِی سَرسَنگ»

(دیل و دیلبر، ۴۰)

– امامزاده محروق:
دِیلِم مَی کی اِیْمَشُو پَرِ بَگیرِ
مارُمِ رُفتِ بَرامِ دِیلِبِرِ بَگیرِ
مِیَمِ بَرمِ اِیماز دَکِ محروقِ
دعا کَنمِ ای وِصلتِ سَرِ بَگیرِ

(سر کوی بلند، ۸۰)

– چارسو (چهارراه):

دَم چارَسو نِسابورِ گولِ فِرُوشِ
دُ سَرِ چَرَقِدُ دُ اَرخاَلِقِ دُوشِ
مَرمِ دِیدارِ اَ هَر صَوحِبِ دُ هَر شَمِ
مَکِیِبِ بَ باغِ اَز مَ اَ رَوشِ